

کاهش وابستگی به نفت در اقتصاد ایران

حمزه امیری^۱

کلمات کلیدی: کشاورزی، مواد غذایی، سرمایه گذاری

وقتی صحبت از کاهش وابستگی به نفت می‌شود ناخود آگاه بحث تولیدات غیر تفتی به میان می‌آید که در این میان کشاورزی یکی از حوزه‌های پر رنگ در این خصوص است. تنوع آب و هوایی که جزء با ارزش‌ترین موهبت‌های الهی ما هست فرصت بسیار مناسبی است که حداقل نیاز کشور را از واردات مواد غذایی از بین ببرد. اما این مهم نیازمند توجه و سرمایه‌گذاری ویژه است. یک موضوع بدیهی وجود دارد آن هم این است که امکان ندارد بدون حضور دانشمندان کشاورزی و سرمایه‌گذاری مناسب کشاورزی کشور بتواند در کاهش وابستگی به نفت سهیم باشد بلکه نقطه‌مقابل آن قرار می‌گیرد.

^۱. دانشگاه شهید باهنر کرمان، hamze_amiri@yahoo.com





عدالت در نهج البلاغه

سعید گنجعلی^۱، مسلم شیخ خوشکار^۲

امیرالمؤمنین علیه‌السلام اولین و تنها فردی از ائمه است که به خلافت رسید و این امکان برایش فراهم شد تا عدالت را (ولو به مدت اندک) به اجرا گذاشته و همچنین به تبیین آن بپردازد. در این مدت کوتاه ایشان آن چنان بنیان نظری و عملی برای عدالت بنا نهادند که در تاریخ پندآموز و نمونه است. وقتی که علی علیه‌السلام به خلافت رسید در حدود ۳۵ سال از زمان حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گذشت. در طی این مدت، رفته رفته اصول اولیه اقتصادی که توسط پیامبر صلی الله علیه و آله پایه گذاری شده بود، مندرس شده و بی عدالتی‌ها و ظلم‌های فراوانی حادث شده، و بسیاری از اصول عدالتخواهانه پیامبر صلی الله علیه و آله تعطیل گشته بود. امیرالمؤمنین علیه‌السلام اولاً با بیان خویش، این انحرافات را تشریح کرده و به تبیین اصول اقتصاد اسلام پرداختند، ثانیاً به طور عملی به جنگی تمام عیار با بی عدالتی‌ها برخاستند و در آخر نیز در همین راه شهید شدند. برای شناخت هرچه بهتر اصول اقتصادی علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه، قبلاً باید شناختی مختصر از سیستم اقتصادی جامعه اسلامی و جریان امور تولید و توزیع و کسب درآمد در آن زمان داشته باشیم. با شناخت مختصر نظام اقتصادی عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفاء بهتر می‌توانیم سیره عملی و نظری علی علیه‌السلام را درک نموده، انحراف موجود را شناخته و بدانیم که اقدامات امیرالمؤمنین علیه‌السلام در اصلاح این انحرافات چه بوده و چه کسانی با آن به مخالفت پرداخته‌اند.

عدل، بیت‌المال، قطایع، عطا، مال، حق، اسوه، اثره، انفال، فیء، خراج، عشور، زکات، خمس.

چکیده:

امیرالمؤمنین علیه‌السلام اولین و تنها فردی از ائمه است که به خلافت رسید و این امکان برایش فراهم شد تا عدالت را (ولو به مدت اندک) به اجرا گذاشته و همچنین به تبیین آن بپردازد. در این مدت کوتاه ایشان آن چنان بنیان نظری و عملی برای عدالت بنا نهادند که در تاریخ پندآموز و نمونه است. وقتی که علی علیه‌السلام به خلافت رسید در حدود ۳۵ سال از زمان حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گذشت. در طی این مدت، رفته رفته اصول اولیه اقتصادی که توسط پیامبر صلی الله علیه و آله پایه گذاری شده بود، مندرس شده و بی عدالتی‌ها و ظلم‌های فراوانی حادث شده، و بسیاری از اصول عدالتخواهانه پیامبر صلی الله علیه و آله تعطیل گشته بود. امیرالمؤمنین علیه‌السلام اولاً

^۱. دانشگاه صنعتی سیرجان، S_g_2700@yahoo.com

^۲. saeid_yas_89@yahoo.com

با بیان خویش، این انحرافات را تشریح کرده و به تبیین اصول اقتصاد اسلام پرداختند، ثانیاً به طور عملی به جنگی تمام عیار با بی عدالتی‌ها برخاستند و در آخر نیز در همین راه شهید شدند. برای شناخت هرچه بهتر اصول اقتصادی علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه، قبلاً باید شناختی مختصر از سیستم اقتصادی جامعه اسلامی و جریان امور تولید و توزیع و کسب درآمد در آن زمان داشته باشیم. با شناخت مختصر نظام اقتصادی عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفاء بهتر می‌توانیم سیره عملی و نظری علی علیه‌السلام را درک نموده، انحراف موجود را شناخته و بدانیم که اقدامات امیرالمؤمنین علیه‌السلام در اصلاح این انحرافات چه بوده و چه کسانی با آن به مخالفت پرداخته‌اند. (۲۰)

کلیدواژه‌ها:

عدل، بیت‌المال، قطایع، عطا، مال، حق، اسوه، اثره، انفال، فیء، خراج، عشور، زکات، خمس.

مقدمه: سیستم اقتصادی جامعه اسلامی در صدر اسلام:

در این بخش نگاهی خواهیم داشت به منابع درآمدی جامعه اسلامی در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفاء و خواهیم دید که درآمدهای جامعه اسلامی از چه راه‌هایی تأمین می‌شده و چگونه بین اقشار مردم توزیع می‌شده است.

منابع درآمدی مسلمانان در آن زمان از دو گروه عمده تشکیل می‌شد:

الف - غنائم:

از ابتدای تأسیس حکومت اسلامی، غزوات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز شروع شد و همواره غنائمی بدست می‌آمد. اولین غنائم مسلمانان مربوط به مواردی بود که مسلمانان به کاروانهای قریش که از نزدیک مدینه می‌گذشتند حمله کرده و اموال آنان را تصاحب می‌کردند. جنگ بدر نیز غنائم زیادی برای مسلمانان به همراه داشت. به موجب آیه شریفه:

«يسئلونك عن الانفال قل الانفال لله وللرسول فاتقوا الله واصلحوا ذات بينكم»

تکلیف غنائم مشخص گردید و اختلافات در تقسیم غنائم حل شد. با نزول این آیه اختیار اموال غنیمتی و نحوه تقسیم آن به پیامبر صلی الله علیه و آله واگذار گردید. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آن‌ها را بطور مساوی بین همه کسانی که در جنگ شرکت کرده بودند تقسیم نمود^(۱). پس از قضیه یهود و

بنی قینقاع و غنائمی که از آنان بدست آمد، نحوه تقسیم غنائم به موجب آیه ۴۱ سوره انفال

«واعلموا انما غنمتم من شییء ء فان لله خمسہ و للرسول و لذی القربی والیتمی والمساکین واپن السبیل»

بدین نحو تغییر پیدا کرد که خمس (یک پنجم) غنائم برای مصارف شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله و خانواده ایشان و جهت رفع نیازمندی‌های ایتام و مساکین و ابناء سبیل تخصیص یافت و بقیه بین

شرکت کنندگان در جنگ تقسیم می گردید^(۲). در ضمن از سال پنجم هجری (بعد از واقعه یهود بنی قریظه)، پیامبر صلی الله علیه و آله به هر نفر سرباز پیاده یک سهم و به هر سوار سه سهم پرداخت می نمود.

ب - اموال عمومی (بیت المال):

۱- فی ء:

کلیه اموال و غنائمی که با صلح بدست می آمد جزء فی ء محسوب می گردید (و همچنین بخشی از غنائم جنگ). بسیاری از کفار و مشرکین به مسلمانان پیشنهاد صلح را در قبال اخذ بخشی از اموال و املاک توسط مسلمانان می دادند. اینگونه اموال را فی ء می گفتند. برخلاف غنائم که فقط مخصوص شرکت کنندگان در نبرد بود، اموال فی ء بین تمامی مسلمانان تقسیم می گردید. در یک دید کلی تر، اموالی که تحت عنوان فی ء (۲۱) نصیب مسلمانان می شد عبارت بود از: کلیه اموالی که بدون جنگ و یا بواسطه صلح نصیب مسلمانان می شد، کلیه اراضی و اموال غیرمنقولی که در نتیجه جنگ نصیب مسلمانان می گردید، و بالاخره اموالی که پس از جنگ از کفار بدست می آمد و بعنوان وجه المصلحه به مسلمانان می رسید. نحوه تقسیم اموال فی ء نیز شبیه غنائم بود، با این تفاوت که اموال فی ء بین همه مسلمانان تقسیم می گردید. برخی، جزیه و خراج و عشور را نیز جزء فی ء محسوب می کنند^(۳).

۲- جزیه (مالیات سرانه):

پس از نزول آیه:

«قاتلوا الذین لایؤمنون بالله و لبالیوم الآخر و لایحرموا ما حرم الله و رسوله و لایدینون دین الحق من الذین اوتوا الكتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون^(۴)» مسلمانان ابتدا اسلام را بر کفار عرضه می کردند. اگر کفار از قبول اسلام امتناع می ورزیدند، می توانستند با پرداخت جزیه و رعایت برخی از مقررات، علاوه بر باقی ماندن بر دین خود، مال و جان و ناموس خود را نیز در حمایت مسلمین قرار دهند. جزیه از جمله مالیات هایی است که قبل از اسلام نیز در میان ملل مختلف نظیر ایران، روم و یونان وجود داشت.

۳- خراج (مالیات بر اراضی):

خراج عبارت از مالیات بر اراضی است و از قدیمی ترین انواع مالیات ها است. در دورانی که نظام اقتصادی حاکم بر جهان، نظام کشاورزی بود، خراج همواره وجود داشته است. آشنایی مسلمانان با خراج پس از فتح ایران حاصل شد. قبل از آن و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد اراضی که مسلمانان بدست می آوردند، نظام مقاسمه حاکم بود، یعنی زمین هایی که بدست مسلمانان می افتاد، در دست اهالی همان زمین ها - کفار - باقی می ماند و محصول بین آنان و حکومت اسلامی تقسیم

می‌گردید. اما از زمان خلیفه دوّم این زمین‌ها از کفار پس گرفته شده و در اختیار مسلمانان قرار داده شد و نظام خراج (مالیات بر اراضی) اجرا گردید. در خصوص زمینهای شخصی مسلمانان نیز، زکات حاکم بود و بنابر نوع محصول و شرایط خاص، بین ۵ تا ۱۰ درصد زکات اخذ می‌شد^(۵).

۴- اقطاع:

اقطاع عبارتست از بخشیدن و واگذاری ملکیت یا درآمد بخشی از زمینهای کشاورزی متعلق به بیت‌المال به افراد نیازمند. این واگذاری با هدف عمران و آبادسازی زمین‌ها بود. معمولاً در اراضی بایر و موات، بیشتر زمینهای اقطاعی به صورت تملیک به اشخاص واگذار می‌شد و در زمینهای آباد و فعال، محصول و درآمد زمین به صورت اختصاصی به شخص واگذار می‌شد. به این نحوه از واگذاری زمین، اقطاع استغلال گفته می‌شد. اقطاع در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای اوّل و دوّم بسیار بندرت انجام می‌گرفت، ولی در زمان خلیفه سوم منشاء سوءاستفاده‌ها و انحرافات و بی‌عدالتی‌های فراوانی بود که در جای خود به آن خواهیم پرداخت^(۶).

۵- عشور:

عشور، مالیاتی معادل ده درصد بود که از کالاهای تجار کافر که وارد سرزمین مسلمانان می‌شدند اخذ می‌گردید. این مالیات از زمان خلیفه دوّم به بعد وضع گردید. نقطه شروع نیز چنین بود که ابوموسی اشعری برای خلیفه دوم نامه‌ای نوشت مبنی بر این که کفار از کالاهای تجاری مسلمانان که وارد سرزمینشان می‌شوند معادل ده درصد مالیات اخذ می‌کنند. خلیفه دوم هم دستور داد که به همان نسبت از کالاهای تجاری کفار که وارد سرزمین مسلمانان می‌شوند مالیاتی بنام (عشور) اخذ گردد^(۷).

۶- خمس:

خمس مالیاتی بود که از برخی درآمدها (غنائم، معادن، درآمد کسب و غیره) اخذ می‌شد و نحوه مصرف خاصی داشت که در آیه شریفه:

«واعلموا انما غنمتم منشی ء فأن لله خمسہ و للرسول ولذی القربی ولیتی و المساکین و ابن السبیل
إن کنتم آمنتم باللّٰه و..»^(۸)

معین شده است. براساس این آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله خمس را به پنج قسمت تقسیم می‌نمود و سهم خدا از خمس را خود برمی داشت و چهار سهم دیگر را بین ذوی القربی، ایتام، مساکین و ابناء سبیل تقسیم می‌نمود. این رویه پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز اجرا می‌گردید^(۹).

۷- زکات:



زکات نوع دیگری از مالیات بود که از محصولات کشاورزی و دامی اخذ می‌شد و از آن به عنوان حق فقرا در اموال اغنیاء نام برده شده است. زکات یکی از مهم‌ترین منابع درآمد دولت اسلامی بود. زکات به موارد زیر تعلق می‌گیرد: شتر، گاو، گوسفند، طلا، نقره، گندم، جو، خرما و کشمش (۱۰).
توزیع درآمد و نحوه هزینه‌کردن درآمدها:

سیاست مالی پیامبر صلی الله علیه و آله از همان ابتدای تشکیل حکومت، همواره بر مساوات و عدالت استوار بود. با تشکیل حکومت اسلامی، وضعیت مالی مسلمانان در عرض چند سال بسیار تغییر کرد اما سیاست پیامبر صلی الله علیه و آله همواره یکسان بود. پیامبر صلی الله علیه و آله در تقسیم و توزیع اموال، همواره بر اساس احتیاج، عدالت و مساوات عمل می‌فرمود. ایشان خود و خانواده خود را نیز مانند بقیه مسلمانان در نظر گرفته و هیچگاه حتی از حق خود نیز استفاده نکردند (۱۱).

مسلمانان در ابتدای تشکیل حکومت اسلامی در مدینه در وضعیت بدی به سر می‌بردند، خصوصاً وضعیت مهاجرین که تمامی اموال و املاک خود را در مکه رها کرده و به مدینه گریخته بودند بسیار وخیم بود، بطوری که برخی از آن‌ها که خانه و کاشانه‌ای نداشتند روی سکوی مسجدالنبی صلی الله علیه و آله می‌خوابیدند و برخی حتی جامه و تن‌پوش مناسب برای حضور در نماز جماعت نداشتند. در این ایام، درآمد مسلمانان از زکات و کمک‌هایی که انصار (اهالی مدینه) به برادران مهاجر خود می‌کردند و یا در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گذارند تا خرج آنان گردد، تأمین می‌شد. از زمانیکه غزوات پیامبر صلی الله علیه و آله شروع شد پیوسته درآمدهای جدیدی بصورت غنائم، فیه، انفال و جزیه نصیب مسلمانان گردید و وضع مالی آنان را رو به بهبود گذارد. در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله هر مالی که به عنوان غنیمت یا به صورت انواع مالیات سرزمین‌های اسلامی می‌رسید، همان روز بین مسلمانان تقسیم می‌گردید و بیت‌المال و خزانه‌ای وجود نداشت. در نحوه تقسیم نیز به جز خمس که مصرف خاص خود را داشت، پیامبر صلی الله علیه و آله بین خود و خانواده و همسران خود و بقیه مسلمانان هیچ تفاوتی نمی‌گذارد و مساوات و عدالت را همواره رعایت می‌فرمود. ایشان در بستر مرگ نیز دستور دادند چند دیناری از اموال مسلمانان را که نزد ایشان مانده بود، هرچه سریع‌تر بین آنان تقسیم کنند (۱۲). در زمان خلیفه اول نیز تغییر چندانی در نحوه تقسیم درآمدها که روز به روز افزایش می‌یافت بوجود نیامد. بیت‌المال خلیفه اول اطاقی بود که اموال بصورت موقت و تا هنگام تقسیم در آنجا نگهداری می‌شد و کمتر پیش می‌آمد که تقسیم اموال رسیده، به روز بعد موکول شود. خلیفه اول و همچنین خلیفه دوم از نظر زندگی شخصی نیز بدنبال دنیاپرستی و زراندوزی نبودند و زندگی ساده‌ای داشتند. در زمان خلیفه دوم به علت افزایش بسیار زیاد درآمدهای مسلمین چند اتفاق تازه رخ داد که برخی از آن‌ها موجب تنظیم پرداخت‌ها به مردم شد و برخی دیگر نیز مبنای

ثروتمندی عده‌ای و بروز اختلاف طبقاتی گردید. یکی از کارهای خوب خلیفه دوّم، تشکیل دیوان بود. از آنجا که غنائم و مالیات‌های ممالک اسلامی بسیار زیاد شده بود و ضمناً نیازی به صرف همه آن‌ها نبود، مخارج سپاهیان در آینده تأمین گردید. خلیفه دوّم دستور داد که اموال را در دیوانی که تأسیس نمود ثبت و ضبط کنند و در مکانی بعنوان بیت‌المال نگهداری نمایند. خلیفه دوّم بجای تقسیم اموال، برای هر شخص مقرر سالیانه (عطا) (تعیین کرد)^(۱۳).

کار دیگری که خلیفه دوّم انجام داد و موجب بسیاری از بی‌عدالتی‌ها گردید، تغییر در نحوه تقسیم اموال بود. خلیفه دوم در پرداخت مقرر سالیانه (عطا)، بین افراد مختلف تفاوت قائل شد. همین تفاوت در پرداخت عطایا، موجب اختلاف طبقاتی در جامعه گردید. ابوبکر به تأسی از پیامبر صلی الله‌علیه‌وآله در تقسیم اموال به عدالت معتقد بود و می‌گفت که ملاک عمل باید مساوات و عدالت و احتیاج باشد و پاداش سابقه در اسلام و فضیلت جهاد و غیره با خداوند است. خلیفه دوّم برخلاف خلیفه اوّل معتقد به تفاوت در پرداخت عطایا (مقررهای سالیانه) بود. وی معتقد بود که در تقسیم اموال باید بین سابقین در اسلام و متأخرین، بندگان و موالی، و بین زن و مرد تفاوت وجود داشته باشد. براساس تصمیم خلیفه دوّم، مقرر سالیانه (عطا) برای عایشه، دوازده هزار درهم و برای دیگر زنان پیامبر صلی الله‌علیه‌وآله هر کدام ده هزار درهم تعیین گردید. برای مهاجرینی که در بدر حضور داشتند (و برای عباس عموی پیامبر صلی الله‌علیه‌وآله و حسن و حسین علیهماالسلام) پنج هزار درهم، برای انصاری که در بدر حضور داشتند، چهار هزار درهم، برای مهاجرین قبل از فتح مکه و برخی مهاجرین دیگر، سه هزار درهم، برای جنگاوران سخت‌کوش دو هزار و پانصد درهم، برای کسانی که بعد از فتح مکه مسلمان شده بودند و کسانی که در جنگ قادسیه شرکت داشتند و فرزندان مجاهدان بدر، دو هزار درهم، برای لشکریان بعد از واقعه قادسیه که در خط اوّل بودند هزار درهم، برای لشکریان خط دوّم پانصد درهم، برای خط سوم سیصد درهم و برای بقیه دویست و پنجاه درهم تعیین گردید. برای سایر مردم نیز به مراتب تفاوت در قرائت قرآن و امتیازات دیگر، مقداری تعیین گردید که از سیصد درهم تجاوز نمی‌کرد. در تقسیم بیت‌المال، فقط مسلمان بودن ملاک بود و عرب و غیرعرب بودن در آن نقشی نداشت. حداقل میزان مقرر سالانه (عطا) برای افراد بالغ معادل دویست درهم و برای کودکان معادل صد درهم بود.

تفاوتی که خلیفه دوّم در پرداخت عطایا قائل شد، رفته رفته جامعه را به سمت دوقطبی شدن سوق داد. عده‌ای که اکثراً اصحاب طراز اوّل و سابقین در اسلام بودند، به اموال فراوانی رسیدند و زندگی‌های آنچنانی تشکیل دادند. تفاوت در تقسیم عطایا علاوه بر سپردن فرمانداری به افراد نالایق و منافقان دنیاپرست، بنیان اشرافیت را در جامعه اسلامی پی‌ریزی کرد^(۱۴).

یکی دیگر از کارهای خلیفه دوّم که اثرات بدی در شئون اقتصادی جامعه اسلامی گذارد، سپردن فرمانداری به افراد نالایق و خصوصاً برخی از بنی امیه و قریش بود. این افراد با تشکیل زندگی‌های پرزرق و برق و اشرافی و نیز ساختن خانه‌ها و قصرهای مجلل و همچنین با زراندوزی و حیف و میل بیت‌المال اثر روانی بدی در جامعه اسلامی گذارده و جامعه را به سمت اشرافیت سوق داده و شکل طبقاتی را در آن به وجود آوردند. خلیفه دوّم ساده زندگی می‌کرد و در امور حکومت نیز بسیار سختگیر بود. او بسیاری از افراد را که به مناصب حکومتی منصوب کرده بود، بواسطه حیف و میل بیت‌المال عزل نمود و تحت محاکمه قرار داد و اموالشان را مصادره کرد، اما تمامی این کارها نتوانست چندان مؤثر واقع شود زیرا خلیفه خود بنیان ناصحیح را با ایجاد تفاوت در تقسیم اموال و سپردن فرمانروایی به افراد نالایق و فرصت‌طلب و حریص بنا نهاده بود که به آسانی قابل اصلاح نبود^(۱۵). کار مثبت دیگر از خلیفه دوّم که مانع بسیاری از مفسدات اقتصادی شده بود، جلوگیری از واگذاری زمین‌ها و اراضی بصورت اقطاع به اشخاص و محدودیت در معاملات صحابه طراز اول و بزرگان جامعه اسلامی بود.

خلیفه دوّم دستور داد بجای واگذاری زمین‌ها به افراد به صورت اقطاع، این زمین‌ها و اراضی برای کشت و زرع به اهالی همان سرزمین‌ها که تخصص کافی در زمینه کشت و بهره‌برداری داشتند سپرده شود و از آن‌ها خراج (مالیات بر اراضی) اخذ گردد. این زمین‌ها که قبلاً در اختیار کفار همان محل قرار داشت و بصورت مقاسمه، محصول آن بین آنان و دولت اسلامی تقسیم می‌گردید، از کفار پس گرفته شد و به اهالی مسلمان همانجا بصورت امانت و به منظور بهره‌برداری سپرده شده و از آن‌ها مالیات بر اراضی (خراج) اخذ می‌گردید. از این طریق یک نوع درآمد مطمئن و دائمی برای خزانه مسلمین فراهم شد. خلیفه دوّم با انجام اینکار و با محدود کردن صحابه طراز اول در مهاجرت و اسکان و خرید و فروش زمین و املاک، تا حدودی مانع از تشکیل طبقه اشراف و به ثروت رسیدن عده‌ای خاص گردید^(۱۶).

اما در زمان خلیفه سوّم تغییر اساسی به وجود آمد. خلیفه سوّم تمامی قید و بندهای گذشته را برداشت و راه را برای انواع سوءاستفاده‌ها باز گذاشت. خلیفه سوّم از زمان جاهلیت بازرگان متمولی بود و از این رو، پیوسته در رفاه زندگی کرده بود. بنابراین، علاقه به مال و ثروت، اشرافیت، گرایشات قومی و قبیله‌ای و میدان دادن به افراد ذی نفوذ و رجال و صاحبان زر و زور در روح او بسیار قوی بود. اما در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و دو خلیفه سابق امکان بروز این روحیات وجود نداشت^(۱۷). حکومت عثمان در اصل، حکومت قریش، بنی امیه و اشراف بود. عثمان خود را بعنوان خلیفه مسلمانان در خصوص نحوه تقسیم بیت‌المال کاملاً صاحب اختیار می‌دانست و معتقد بود خلیفه بعنوان جانشین

پیامبر صلی الله علیه و آله، در توزیع بیت‌المال اختیار تام دارد. بذل و بخشش بی حد و حصر عثمان به خویشاوندان و نزدیکان خود و کسانی که مورد لعن و نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، موجب تشدید اختلافات طبقاتی و اشرافیت گردید^(۱۸). وی در برابر اعتراضات افرادی که زندگی زاهدانه و بی آرایش داشتند و صحابه طراز اول نظیر علی علیه‌السلام و ابوذر و سلمان و عمار که زندگی ساده خلفای اول و دوم را به او گوشزد می‌کردند اظهار می‌داشت که من پیرمردی ضعیف هستم و توان و طاقت آن را ندارم و باید غذاهای نرم و مناسب استفاده کنم، و من مردی تاجر و پولدار هستم و هر چه که استفاده می‌کنم از ثروت خودم است نه از بیت‌المال^(۱۹). عثمان از بیت‌المال سخاوتمندانه به خویشاوندان خود که از قریش و خصوصاً از بنی امیه بودند می‌بخشید و در مقابل اعتراض دیگران استدلال می‌کرد که آن‌ها عده‌ای فقیر و عیالوار هستند که من به آن‌ها صله رحم می‌کنم همچنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را می‌کرد. بدتر آنکه، عثمان خویشاوند سالاری را حاکم کرد. او بی باکانه حکم بن عباس و پسرش مروان بن حکم را که هر دو از بنی امیه بودند و توسط پیامبر صلی الله علیه و آله به علت نفاق و جاسوسی برای دشمنان از مدینه اخراج شده بودند، نه تنها به مدینه باز گرداند بلکه مروان را کاتب خلافت و مشاور و محرم اسرار خود قرار داد و خمس غنائم مصر را به او بخشید^(۲۰). کار دیگری که عثمان انجام داد و باعث بر هم خوردن توازن اقتصادی جامعه گردید، برداشتن محدودیت‌ها و قیودی بود که تا قبل از وی برای صحابه وجود داشت. تا قبل از وی اراضی فیء که به عموم مسلمانان تعلق داشت به کسی فروخته نمی‌شد و صحابه در خرید و فروش و مسافرت و اسکان دارای محدودیت‌هایی بودند. صحابه از نظر مالی نیز تحت کنترل بودند. این موضوع نوعی مساوات را برقرار کرده بود و از استفاده آنان از نام و سابقه و نفوذ خود برای منافع شخصی جلوگیری می‌کرد. با برداشته شدن این محدودیت‌ها، صحابه و افراد با نفوذ که هر کدام درجایی ساکن بودند، باتوجه به اینکه عطایا و مقرری‌هایشان بسیار زیاد بود و در طی سالیان متمادی حضور در میدان‌های نبرد، اموال فراوانی بدست آورده بودند، به راحتی زمین‌های مرغوب و حاصلخیز مدینه و جاهای دیگر را که در آن روزگار بزرگ‌ترین سرمایه‌ها محسوب می‌شد تصاحب کردند. اینان با استفاده از ثروت و نفوذ و موقعیت اجتماعی خود، به موقعیت‌های بالای اقتصادی نیز دست یافتند. از اینجا بود که افرادی نظیر طلحه و زبیر و زیدبن ارقم و مروان بن حکم و معاویه و سران قریش به ثروت‌های هنگفت رسیدند و کم‌کم اشرافیت در اسلام ریشه دوانید و یک قشر اشراف مقدس مآب بوجود آمدند که جز به لهو و لعب و حرمسرا و لذت‌جویی به چیز دیگری نمی‌اندیشیدند. به‌عنوان مثال، زبیر هنگام مرگش، پنجاه هزار دینار پول نقد، هزار اسب، هزار بنده و مقادیر زیادی اموال غیرمنقول و خانه‌های متعدد داشت. خانه او در بصره بقدری مجلل بود که تا سال ۱۳۳۲ هجری نیز هنوز زیبایی و استحکام خود را



حفظ کرده بود. طلحه نیز از افراد بسیار ثروتمند بود که درآمد وی از املاکش در عراق بالغ بر هزار درهم در روز بود. اگر چند دهه قبل - زمانیکه پادشاه ایران به جنگ مسلمانان می‌آمد، صدها شتر لوازم شخصی او و حرمسرایش را حمل می‌کردند، اکنون در دل مدینه برخی از صحابه چنان در دام دنیا افتاده بودند که از نظر ثروت چیزی کمتر از یک پادشاه نداشتند. و این در حالی بود که در همان زمان مقرری سالیانه هر نفر مسلمان عادی حدود دویست درهم بود یکی دیگر از کارهای خلیفه سوم که اعتراضات فراوانی را به همراه داشت، بحث قطایع است. قطایع عبارت از آن دسته از اراضی عمومی مسلمانان بود که توسط حاکم به برخی اشخاص نیازمند (بصورت تملیک یا اختصاص درآمد زمین به آنان) واگذار می‌گردید. اقطاع در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و خلیفه اول و دوم بسیار اندک و به ضرورت بود، اما خلیفه سوم در واگذاری قطایع به خویشاوندان و بنی امیه و قریش و برخی صحابه با نفوذ، با دست و دلبازی فراوان عمل کرد و این قضیه موجب تشدید اختلافات طبقاتی و مالی مسلمانان گردید^(۲۱). عثمان اختلاف در مقرری‌ها (عطایا) را افزایش داد و از بیت‌المال بخشش‌های فراوانی به خویشاوندان خود نمود و اراضی عموم مسلمانان را که منبع مالیات آن‌ها بود، به تملک برخی از خویشاوندان خود و افرادی از بنی امیه و برخی افراد با نفوذ دیگر درآورد و همه این‌ها به همراه روحیه اشرافی‌گری خود خلیفه موجب انحرافات فراوانی در جامعه اسلامی گردید. ۲۲

عدالت و عدالت محوری در نهج‌البلاغه:

آنچه تا بحال گفته شد مقدمه‌ای بود تا کمی با نظام اقتصادی صدر اسلام و نحوه کارکرد آن آشنا شویم. حال که بطور مختصر با گردش اقتصادی منابع و مصارف جامعه اسلامی آشنا شدیم، بهتر می‌توانیم سیره عملی و نظری امیرالمؤمنین علیه‌السلام را مورد بررسی قرار دهیم و آن را بهتر بشناسیم.

باتوجه به آنچه گفته شد، بررسی عدالت و عدالت‌محوری در نهج‌البلاغه را در قالب سرفصل‌های زیر عنوان می‌کنیم:

۱- تلاش امیرالمؤمنین علیه‌السلام در اصلاح انحرافات.

۲- شاخصه‌های عدالت در نهج‌البلاغه.

۳- توصیه‌های علی علیه‌السلام به فرمانداران در رعایت عدالت.

۱- تلاش امیرالمؤمنین علیه‌السلام در اصلاح انحرافات.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه معروف شقشقیه بطور مختصر به شرح وضعیت جامعه اسلامی در زمان عثمان و بی‌عدالتی‌های حاکم بر آن زمان پرداخته است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این مورد چنین می‌فرماید:

«الیان قام ثالث القوم نافجاً حضنيه، بين نثيله و معتلفه، وقام معه بنوأييه يخضمون مال الله خضم الإبل نبتة الربيع، الى أن انتكث فتله، و أجهز عليه عمله و كبت به بطنته»
 «تا آنجا که خلیفه سوم به خلافت رسید درحالیکه پهلوهایش از پرخوری باد کرده و همواره بین آشپزخانه و مستراح سرگردان بود، و خویشاوندان پدری او به همراه وی بیت‌المال مسلمانان را همچون شترهای گرسنه‌ای که به جان گیاهان بهاری بیفتند، خوردند و حیف و میل کردند. عثمان آنقدر بیت‌المال را حیف و میل کرد که هرچه بافته بود پنبه شد و کارهای او موجب خشم و قیام مردم گردید و شکم‌پرستی او نابودش کرد.

این وضعیت خلیفه مسلمین است. حکومتی که بنیانگذارش پیامبری بود که هیچگاه چند روز متوالی شکمش از غذا سیر نشد - او چنان زاهدانه زندگی می‌کرد که حتی مورد اعتراض برخی از همسرانش قرار می‌گرفت - حال در دام چنان اشرافیتی افتاده که عده‌ای از بزرگان و اشخاص با نفوذ به همراه خلیفه به جان بیت‌المال مسلمانان افتاده و شکم‌های خود را از بیت‌المال پر می‌کنند. انحراف بزرگ دوره عثمان، همان امتیازخواهی و امتیازدهی است، همان چیزی که امروزه از آن بعنوان ویژه‌خواری و رانت‌خواری نام برده می‌شود. امتیازدهی به اقوام و خویشاوندان و افراد با نفوذ و صاحبان قدرت. این همان چیزی است که در نهج‌البلاغه در چندجا از آن بعنوان (استثثار) نام برده شده است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام با این موضوع بشدت مخالف بود و با آن مبارزه می‌کرد. امام علیه‌السلام در جایی در مورد جریان قیام علیه عثمان و علت قتل وی چنین می‌فرماید:

«أنا جامع لكم أمره، إستأثر فأساء الأثره، و جزعتم فأسأتم الجزع^(۲۲)»

«من جریان عثمان را برایتان خلاصه می‌کنم. عثمان امتیازدهی را سرلوحه کار خویش قرار داد و در این کار افراط نمود و شما نیز اعتراض کردید و در اعتراض زیاده‌روی کردید.»

معاویه نیز اهل امتیازدادن بود و از همین راه بسیاری از طرفداران ضعیف‌النفوس علی علیه‌السلام را جذب دستگاه خود نمود. امام علیه‌السلام در مورد این عده از افراد طی نامه‌ای به فرماندار خود چنین نوشته است:

«فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رِجَالاً مِمَّنْ قَبْلَكَ يَتَسَلَّلُونَ إِلَى مُعَاوِيَةَ فَلَا تَأْسَفُ عَلَيَّ مَا يَفُوتُكَ مِنْ عَدَدِهِمْ، وَ يَذْهَبُ عَنْكَ مِنْ مَدَدِهِمْ. فَكَفَى لَهُمْ عِيَا وَ لَكَ مِنْهُمْ شَافِيَا فِرَارُهُمْ مِنَ الْهُدَى وَ الْحَقِّ، وَ إِيْضَاعُهُمْ إِلَى الْعَمَى وَ الْجَهْلِ، وَ إِنَّمَا هُمْ أَهْلُ دُنْيَا مُقْبِلُونَ عَلَيْهَا، وَ مُهْطِعُونَ إِلَيْهَا. قَدْ عَرَفُوا الْعَدْلَ وَ رَأَوْهُ وَ سَمِعُوهُ وَ وَعَوْهُ، وَ عَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِي الْحَقِّ أَسْوَةٌ فَهَرَبُوا إِلَى الْأَثَرِ^(۲۳)»

«به من خبر رسیده که گروهی از مردم مدینه به سوی معاویه گریخته‌اند، برای از دست دادن آنان متأسف نباش... آنان دنیاپرستانی هستند که شتابان در پی آن می‌دوند. آنان عدالت را شناختند و آنرا

دیدند و شنیدند و به خاطر سپردند و فهمیدند که همه مردم از نظر حق در نزد من برابر هستند و لذا به سوی جایی که امتیازدهی در آنجا وجود داشت گریختند».

آنان چون اهل ویژه‌خواری و امتیازخواهی بودند وقتی دیدند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به هیچ قیمتی به آن‌ها امتیاز نمی‌دهد، به سوی دربار معاویه که با انواع امتیازات، جبهه باطل را تقویت می‌کرد فرار کردند. امیرالمؤمنین در نامه خود به مالک‌اشتر نیز در مورد امتیازدهی به وی توصیه‌هایی اینچنین دارد:

«إِيَّاكَ وَالْأَسْتِثْنَاءَ بِمَا النَّاسُ فِيهِ أَسْوَأُ، وَ التَّغَايِبِ عَمَّا تُغْنِي بِهِ مِمَّا قَدْ وَضَحَ لِلْعُيُونِ، فَإِنَّهُ مَاخُودٌ مِنْكَ لِغَيْرِكَ»^(۲۴)

«مبادا هرگز در آنچه مردم در آن با یکدیگر برابر هستند به سمت امتیازدهی گرایش پیدا کنی و از اموری که بر همگان روشن و واضح است غفلت‌ورزی، زیرا تو در برابر آن مسئولیت داری».

امام علیه‌السلام در جای دیگری از همین نامه می‌فرماید:

«ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَ بَطَانَةً فِيهِمْ اسْتِثْنَاءٌ وَ تَطَاوُلٌ، وَ قَلَّةٌ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ»^(۲۵)

«برای هر حاکم و دولتمردی عده‌ای یاران خاص و نزدیک وجود دارد که برخی از این افراد به امتیازخواهی و ویژه‌خواری تمایل فراوان دارند و در معاملات انصاف را رعایت نمی‌کنند».

این افراد به جهت نزدیکی به حاکم و در دست داشتن مسئولیت‌ها و دسترسی به امکانات مملکت، در معاملاتی که انجام می‌دهند از نفوذ و قدرت بیشتری برخوردارند و از این موضوع به نفع خود استفاده می‌کنند.

«فَاخْسِمُ مَادَّةَ أَوْلِيكَ بِقَطْعِ أَسْبَابِ تِلْكَ الْأَعْوَالِ. وَ لَا تُقْطِعَنَّ لِأَخَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَ حَامَّتِكَ قَطِيعَةً، وَ لَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اعْتِقَادِ عَقْدَةٍ تَضُرُّ بَمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ فِي شَرْبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرَكٍ يَحْمِلُونَ مَوْؤَنَتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ، فَيَكُونُ مَهْنَأً ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ، وَ غَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»^(۲۶)

«پس با از بین بردن عوامل و زمینه‌های این امتیازخواهی‌ها، ریشه این ظلم را بخشکان و به هیچکدام از اطرافیان و خویشاوندان خود زمینی را به صورت اقطاع واگذار مکن و امکان انعقاد هیچگونه قراردادی به نفع خود را به آنان مده تا نتوانند به مردم ضرری برسانند. به‌عنوان مثال، امکان ضرر رساندن به افرادی که در کنار زمینشان زمینی دارند، در آبیاری کردن، یا کار مشترک در مزرعه را پیدا کنند و هزینه‌های خود را بر گردن آنان بیندازند. اینکار سودش برای اطرافیان تو و عیب و ننگش در دنیا و آخرت برای تو خواهد بود».

امام علیه‌السلام با تمام قدرت در مقابل این امتیازخواهی‌ها و باج‌خواهی‌ها ایستادگی کرد و حتی جنگی که همین افراد با نفوذ و قدرتمند که منافع خود را از دست رفته می‌دیدند به راه انداختند -

جنگ جمل - نیز نتوانست ذره‌ای در اراده ایشان برای گسترش عدالت خللی وارد آورد. امام در پاسخ به عبدالله بن زمعه - از پیروان و شیعیان ایشان - که از وی ملک یا مالی را درخواست کرده بود با کمال صلابت و صراحت می‌فرماید:

«إِنَّ هَذَا الْمَالَ لَيْسَ لِي وَلَا لَكَ، وَإِنَّمَا هُوَ فِيَّ لِلْمُسْلِمِينَ وَجَلَبُ أَسْيَافِهِمْ. فَإِنْ شَرِكْتَهُمْ فِي حَرْبِهِمْ كَانَ لَكَ مِثْلُ حَظِّهِمْ وَإِلَّا فَجَنَازَةٌ أَيْدِيهِمْ لَا تَكُونُ لِغَيْرِ أَقْوَابِهِمْ»^(۲۷)

«مالی که از من درخواست کرده‌ای نه مال من است و نه مال تو، بلکه این بیت‌المال مسلمانان است و بواسطه تلاش و مبارزه مجاهدان بدست آمده است طبق قانون، مالی که با جهاد بدست می‌آید باید بین مجاهدان همان نبرد تقسیم گردد پس اگر تو نیز در آن جهاد شرکت داشته‌ای به اندازه آنان از این مال سهم داری و آلا آن چه که حاصل تلاش و دسترنج آنان است نباید به شکم دیگران برسد».

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جای دیگری به یکی از فرمانداران خود دستورالعمل خویش برای تقسیم بیت‌المال را چنین می‌نویسد:

«أَلَا وَإِنَّ حَقَّ مَنْ قَبْلَكَ وَ قَبْلَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي قِسْمَةِ هَذَا الْفَيْءِ سَوَاءٌ: يَرِدُونَ عِنْدِي عَلَيْهِ، وَ يَصْدُرُونَ عَنْهُ»^(۲۸)

«بدان حق مسلمانی که در دیار من زندگی می‌کند و آن که در سرزمین تو زندگی می‌کند در تقسیم بیت‌المال برابر و مساوی است، و همه باید مراجعه کرده و حق خود را بگیرند».

همانطور که قبلاً نیز توضیح داده شد، یکی از بی‌عدالتی‌هایی که در زمان خلیفه سوم حادث شد، بحث قطایع و اراضی عمومی مسلمانان بود که جزء بیت‌المال محسوب می‌گردید و خلیفه سوم آن‌ها را بین خویشاوندان و حامیان خویش و بنی امیه و صحابه و افراد با نفوذ تقسیم کرده بود و سالیانه هزاران درهم عایدی آن به جیب افراد خاص سرازیر می‌شد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام از همان ابتدای حکومت در مقابل این موضوع ایستادگی کرد و هر چه توانست این قطایع را به بیت‌المال بازگرداند و به توصیه‌های دوستان مصلحت‌اندیش توجهی نفرمود و با صلابت و قدرت مثال‌زدنی در این خصوص فرمود:

«وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مَلَكَ بِهِ الْأِمَاءَ لَرَدَدْتُهُ، فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً، وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضِيقٌ»^(۲۹)

«بخدا قسم حتی اگر بفهمم این املاک خرج مهریه زنان و خرج خرید کنیزکان شده باشد آن املاک را به خزانه مسلمانان برمی‌گردانم، بدرستیکه عدالت موجب آسایش، رونق و رفاه خواهد شد، و هر کس که عدالت برای او مضیقه و فشار و سختی به همراه داشته باشد، قطعاً ظلم و جور فشار و سختی بیشتری برای او خواهد داشت».

امام علیه‌السلام نه تنها تمامی تبعیض‌های دوران گذشته را ملغی نمود بلکه به جستجوی املاک و اموالی پرداخت که در دوران گذشته به ناحق به افراد داده شده بود و تمامی املاک و اراضی عمومی را بازپس گرفت و هرچه به ایشان پیشنهاد شد که شما به کارهای خلفای پیشین کاری نداشته باشید، اهمیتی نداد.

یکی دیگر از مواردی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در اجرای عدالت بر آن اصرار نمود، برقراری مجدد مساوات در پرداخت مقرری‌های سالانه (عطایا) بود. مقرری برخی از افراد، بر اساس امتیازاتی که خلیفه دوم بنا نهاده و خلیفه سوم آن را افزایش داده بود، گاهی به شصت برابر مسلمانان عادی می‌رسید. این قبیل افراد لب به اعتراض گشوده و امیرالمؤمنین علیه‌السلام را مورد عتاب و پرخاشگری قرار دادند. در این میان عده‌ای از یاران نزدیک امام علیه‌السلام نیز از ایشان خواستند که روند قبلی را حفظ نموده و مساوات در پرداخت مقرری‌های سالیانه (عطایا) را به اجرا درنیاورد. استدلال این افراد نیز این بود که اینان افراد بانفوذ و رؤسای قبایل و صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و نفوذ زیادی در جامعه و در قبایل خود دارند و می‌توانند در پیروزی شما بر دشمنان و موفقیت شما در حکومت به شما کمک کنند. اما امام علیه‌السلام قاطعانه پاسخ دادند:

«أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيَتْ عَلَيْهِ؟! وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ، وَمَا أُمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا وَلَوْ كَانَ أَلْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَإِنَّمَا أَلْمَالُ لِلَّهِ^(۳۰)»

«آیا از من می‌خواهید که پیروزی را از راه ظلم به مردمی که حاکم آن‌ها هستم بدست آورم. بخدا قسم تا عمر من باقی است و شب و روز برقرار است و ستارگان در حال طلوع و غروب هستند اقدام به چنین کاری نخواهم کرد.»

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در اینجا یکی از پایه‌های سیاست حکومت اسلامی را بیان فرموده‌اند. در تفکر اسلامی، ملاک عمل حاکم نباید جلب رضایت خواص و حفظ حکومت به هر قیمت باشد. ملاک عمل حاکم باید اجرای عدالت و برهم زدن بساط ظلم و بی‌عدالتی در جامعه باشد. طلحه و زبیر جزء آن گروه از افراد هستند که نفوذ زیادی در جامعه داشته و از سابقین در اسلام هستند. طلحه مفتخر است که رسول الله صلی الله علیه و آله او را «طلحة الخیر» (طلحه‌ای که همه وجودش خیر است) نامیدند. او جزء آن هشت نفری است که در جنگ احد زمانیکه لشکر اسلام شکست خورد و همه به سمت کوه فرار کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها گذاشتند، آن‌ها یکی از آنان نیز امیرالمؤمنین علیه‌السلام است - ایستادگی کرده و تا پای جان از پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کردند. زبیر نیز لقب سیف‌الاسلام یا شمشیر اسلام - را بر سینه دارد. چنین کسانی با چنین سوابق درخشانی، تحمل عدالت علی علیه‌السلام را ندارند. طلحه و زبیر جزء افرادی هستند که ثروت‌های بسیار هنگفت در

زمان خلفای سابق بدست آورده‌اند و از امتیازات فراوانی برخوردار بوده‌اند و حال که دیدند امیرالمؤمنین علیه‌السلام مساوات را سرلوحه کار خویش قرار داده زبان به اعتراض گشودند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در پاسخ به آن دو چنین فرمودند:

«وَأَمَّا مَا ذَكَرْتُمَا مِنْ أَمْرِ الْأُسُوءَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ لَمْ أَحْكُمْ أَنَا فِيهِ بِرَأْيِي، وَلَا وَلِيَّتُهُ هَوَى مَنِّي، بَلْ وَجَدْتُ أَنَا وَانْتُمَا مَا جَاءَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ. فَلَمْ أُحْتَجِ إِلَيْكُمَا فِيمَا قَدْ فَرَغَ اللَّهُ مِنْ قَسْمِهِ، وَآمَضَى فِيهِ حُكْمَهُ. فَلَيْسَ لَكُمَا - وَاللَّهِ - عِنْدِي وَلَا لِعَيْرِكُمَا فِي هَذَا عُتْبَى»^(۳۱)

«و اما در مورد چیزهایی که شما در خصوص اجرای مساوات در پرداخت عطایا گفتید و به آن اعتراض کردید باید بگویم که این موضوع امری نیست که من در مورد آن به رأی خود حکم صادر کرده باشم و از هوای نفس پیروی کرده باشم، بلکه من و شما عملکرد پیامبر صلی الله علیه و آله را پیش روی خود داریم، و در مورد آنچه که در تقسیم آن خداوند حکم خویش را بیان داشته نیازی به شما ندارم. پس شما نباید بخاطر این موضوع به من اعتراض کنید.»

۲- شاخصه‌های عدالت در نهج‌البلاغه

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در بخش دیگری از سخنان خود در نهج‌البلاغه در مورد عدل و خصوصیات آن سخنان مهم و پرمحتوایی دارد. امام علیه‌السلام در جایی می‌فرماید:

«فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً، وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضِيقٌ»^(۳۲)

«عدل همواره موجب گشایش و رفع فشارها و حل مشکلات می‌شود، و هرکس که از اجرای عدالت احساس فشار و سختی می‌کند یقیناً ظلم و جور فشار و سختی بیشتری برای او به همراه خواهد داشت.»

اجرای عدالت و گسترش عدل در جامعه، همواره موجب رفع فشارهای اجتماعی، گسترش و گشایش در همه زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی و نیز موجب رونق خواهد شد. عدل شاید گروه خاصی را تحت فشار قرار داده و به ضرر آنان تمام شود اما برای اجتماع موجب آسایش و گشایش خواهد بود.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جای دیگری چنین می‌فرماید:

«مَنْ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ»^(۳۳)

«کسی که شنیدن سخن حق و پیشنهاد اجرای عدالت بر وی مشکل باشد، قطعاً اجرای آن برایش مشکل‌تر خواهد بود.»

حاکم باید گوشه‌شنوا برای حرف حق، پیشنهادها و برنامه‌های عدالتخواهانه داشته باشد. او باید به این موضوع اعتقاد قلبی داشته باشد که حق و عدالت موجب نجات فرد و جامعه می‌گردد، چون اگر چنین اعتقادی نداشته باشد، اجرای عدالت بر وی سخت و گران خواهد بود.

امام علیه‌السلام در ادامه همین خطبه می‌فرماید:

«وَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ، وَ أَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ^(۳۴)»

«حق و عدالت در مقام شرح و توصیف امری فراگیر است ولی در مقام عمل امری بسیار محدود است.»

حق و عدالت مفهومی نیست که در مقام شرح و توضیح، سخت و پیچیده و غیرقابل فهم باشد بلکه حوزه تعریف آن، حوزه‌ای وسیع است که همه چیز را دربرمی‌گیرد اما در مقام عمل، حیطة آن بسیار محدود و تنگ می‌گردد. زیرا هرکس منافع خود را بر عدالت ترجیح می‌دهد و به هر نحوی سعی می‌کند تا از عدالت بگریزد و داخل حوزه شمول آن قرار نگیرد.

ایشان در جای دیگری چنین به تشریح عدالت می‌پردازد:

«لَيْسَ فِي الْجَوْرِ عَوْضٌ مِنَ الْعَدْلِ^(۳۵)»

«در ظلم هیچ جایگزینی برای عدالت وجود ندارد.»

ظلم هیچگاه به نفع جامعه نخواهد بود. برخی سیاستمداران در بی‌عدالتی، کارکردهای عدالت را جستجو می‌کنند و موقعی که از آنان خواسته می‌شود تا عدالت را اجرا کنند، از اجرای آن در مورد افراد با نفوذ و صاحبان زر سرباز می‌زنند. استدلال آنان نیز چنین است که اینان افرادی دارای ثروت، مکتب و سرمایه هستند و نفوذ زیادی در جامعه دارند و کنترل بخشهای بزرگی از بازار در اختیار آنهاست. اینان سرمایه‌ها و اموالشان را در جامعه بکار انداخته و آن را با خطر مواجه ساخته‌اند و هزینه زندگی هزاران نفر را تأمین می‌کنند. لذا اگر عدالت در مورد آنان اجرا گردد و یا به ایشان امتیازی داده نشود، موجب خواهد شد که آنها برای جامعه مشکلاتی فراهم کنند و سرمایه‌هایشان را از بازار خارج کرده و به جاهای دیگر منتقل نمایند و یا مردم را علیه دولت بشورانند و یا اینکه به صف دشمنان بپیوندند. اما سخن امام خط بطلان بر تمام این استدلال‌ها است. ایشان می‌فرماید که ظلم هیچگاه نمی‌تواند کارکرد عدالت را داشته باشد و هیچگاه به سود جامعه نیست. آنچه به نفع جامعه است، همواره اجرای عدالت است.

امام درجایی نیز عدل را افضل از جود و احسان دانسته و آنرا یک سیاست کلی و دائمی معرفی می‌کند:

«وَسُئِلَ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّمَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ، أَوِ الْجُودُ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا، وَ الْجُودُ يَخْرِجُهَا عَنْ جِهَتِهَا؛ وَ الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ، وَ الْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ. فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَ أَفْضَلُهُمَا^(۳۶)»



«از ایشان سؤال شد که از میان عدل وجود کدامیک برترند؟ فرمود: عدل هر چیزی را در جایگاه خود قرار می‌دهد اما جود آن را از جایگاه واقعی خود خارج می‌کند. عدل یک سیاست عمومی است اما جود و احسان یک موضع مقطعی و خصوصی است. بنابراین عدل برتر و بالاتر است.»

عدل به معنای تعیین جایگاه هر چیز و گذاردن هر چیز در جایگاه خود است درحالیکه جود به معنای خارج کردن چیزها از جایگاه واقعی‌شان در جهت مصلحت و انسان‌دوستی است. زمانیکه شخص احسان می‌کند، از حق خود بخاطر جنبه‌های انسانی گذشته است. عدل یک سیاست دائمی و عمومی است که حوزه عمل بسیار وسیعی دارد. آنچه باید به‌عنوان سیاست کلی و دائمی در هر حکومتی مدنظر باشد، اجرای عدالت است، اما جود و احسان از آن دسته اموری است که نه به‌عنوان سیاست دائمی قابل اجرا است و نه اینکه می‌تواند عمومیت داشته باشد. جود و احسان امر مقطعی و موقتی برای کاهش بحران‌های شخصی است. جود و احسان امر عمومی نیست و نمی‌توان به آن همچون قاعده و قانون کلی نگریست، در حالی که عدل امر شخصی و اختیاری نیست بلکه ضرورت انکارناپذیر اجتماعی است.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه دویست و بیست و چهارم نهج‌البلاغه دو داستان در مورد اجرای عدالت را که درباره خودشان رخ داده، نقل می‌کنند. این داستان‌ها حاکی از شدت عدل ایشان است. داستان اول مربوط به برادر ایشان عقیل است. امیرالمؤمنین می‌فرماید عقیل را دیدم که در شدت فقر به سر می‌برد. او نزد من آمد و از من خواست که چند کیلو گندم از اموال بیت‌المال را به او و فرزندانش که می‌دیدم از شدت فقر موهایشان ژولیده شده و رنگ رخسارشان از شدت فقر نیلی بود (این وضعیت بسیاری از کودکان فقیر مدینه بود)، بدهم. عقیل مرتب اصرار می‌کرد و من به او گوش می‌دادم. عقیل فکر می‌کرد که من دلم نرم شده و مرتب اصرار می‌کرد. من آهنی را داغ کرده و به او نزدیک کردم. عقیل از گرمای آن فریادی کشید و من به او گفتم ای عقیل آیا از این آتش اندک می‌ترسی درحالیکه مرا بسوی آتشی که خداوند جبار فروخته می‌کشانی؟

داستان دیگر را امام علیه‌السلام اینگونه نقل می‌فرماید که شب هنگام شخصی نزد من آمد و ظرفی پر از حلوا برایم آورد. از او پرسیدم که آیا این زکات است یا صدقه یا هدیه؟ اگر زکات و صدقه است پس بدان که زکات و صدقه بر ما اهل بیت حرام است. او گفت: خیر یا امیرالمؤمنین نه زکات است و نه صدقه، بلکه هدیه‌ای است برای شما. به او گفتم: آیا برای فریب من از راه دین وارد شده‌ای؟ بخدا اگر هفت آسمان را به من بدهند که پوست جوی را از دهان مورچه‌ای بگیرم چنین نخواهم کرد (احتمالاً آن شخص خواهسته‌ای خلاف قانون و عدالت داشته که امام این چنین پاسخ قاطعی به او داده است).

۳- توصیه به فرمانداران در رعایت عدالت:

امام علیه‌السلام توصیه‌های فراوانی به فرمانداران و والیان خویش دارد که بخشی از آن نیز در خصوص رعایت عدالت است. امام علیه‌السلام بسیار مراقب رفتار و سلوک والیان و فرمانداران خود بود. نامه چهل و سوم که امام علیه‌السلام به مصقله بن هبیره‌الشیبانی نوشته و نامه چهل و پنجم که برای عثمان بن حنیف نوشته و نامه سوم که به شریح قاضی نوشته، همگی حاوی نکات بسیار مهمی می‌باشند و نشان می‌دهند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام از حالات فرمانداران خود با اطلاع بوده است. امام در این نامه‌ها آن‌ها را بخاطر آنکه به جای پرداختن به امور مردم، بدنبال ساختن خانه اشرافی برای خود یا شرکت در مهمانی خواص و دوری از فقرا بوده‌اند و یا آنکه بیت‌المال را بین اقوام و قبیله خویش تقسیم کرده‌اند مورد عتاب قرار داده است. امام علیه‌السلام در یکی از نامه‌های خود نکته مهمی را تذکر داده که نشان می‌دهد چرا ایشان تا این اندازه در خصوص زندگی شخصی والیان و فرمانداران حساس بوده‌اند. امام می‌فرماید:

«فَإِنَّ الْوَالِي إِذَا اخْتَلَفَ هَوَاهُ مَنَعَهُ ذَلِكَ كَثِيرًا مِنَ الْعَدْلِ»^(۳۷)

«اگر والی و فرماندار بدنبال هواهای نفسانی و خواسته‌های شخصی خود باشد، اینکار او را از اجرای عدالت در بسیاری مواقع دور نگاه می‌دارد».

حاکمی که بدنبال منافع شخصی و امیال و هوس‌های خود باشد، از طرفی بخش مهمی از بهترین اوقات وی صرف آن خواهد شد و مهم‌تر آنکه، برای رسیدن به امیال و آرزوهای خود و رسیدن به منافع شخصی باید به عده‌ای امتیاز داده و با برخی دمساز شود و از اجرای عدالت در مورد بسیاری از این افراد خودداری کند. حاکمی که زندگی ساده و بی‌آلایش داشته باشد، خود را از بسیاری قیود و موانع نجات داده و چیزی نخواهد داشت که برای حفظ یا افزایش آن نیاز به دادن امتیاز به افراد و عدول از عدالت داشته باشد. چنین حاکمی در رفتار خود، هیچگونه ملاحظه‌کاری، سیاست‌بازی و مصلحت‌اندیشی دروغین نخواهد داشت.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جای دیگری به فرماندارش چنین توصیه می‌کند:

«وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ، وَ أَعْمَهَا فِي الْعَدْلِ»^(۳۸)

«سعی کن تا بهترین کارها در نزد تو آن اموری باشد که به حق نزدیک‌تر و از نظر عدالت، عمومیت و شمول بیشتری داشته باشد».

بهترین کارها آن کاری است که عدالت را در مورد افراد بیشتری به اجرا درآورده و عده بیشتری را به حق خود برساند.

ایشان درجایی نیز به حاکم در خصوص ضعفاء و فقرا و افراد طبقه پایین که معمولاً به چشم نمی‌آیند و مورد تحقیر قرار می‌گیرند سفارشات اکیدی نموده و می‌فرماید:

«فَإِنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ الرَّعِيَّةِ أَحْوَجُ إِلَى الْأَنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ»^(۳۹)

«بدان که این ضعفا و فقرا از تمامی اقشار دیگر جامعه به اجرای عدالت محتاج‌ترند».

اینان جز خدا و تو کسی را ندارند که حامی آنان باشد. بزرگان و اشراف طبقات بالا همواره کسانی را دارند که با توسل به آنها به سهولت به خواسته‌های خود رسیده، کارهایشان به انجام شده و مشکلاتشان برطرف گردد. اما طبقات پایین و ضعفاء و فقرا معمولاً مورد بی‌اهمیتی و بی‌مهری قرار گرفته و کسی در حل مشکلاتشان سعی و تلاش نمی‌کند. پس بخش مهمی از برنامه‌های عدالت محوری خود را متوجه این گروه بنما و نسبت به حل مشکلاتشان بسیار رسیدگی کن.

